

## فهرست مطالب:

۲	..... فصل اول
۲	..... مقدمه
۳	..... مقدمه
۹	..... فصل دوم
۹	..... بررسی دو اصل حق تعیین سرنوشت ملتها و حق حاکمیت ملی
۱۰	..... بخش اول- اصل حق تعیین سرنوشت ملتها
۱۰	..... مفهوم حق تعیین سرنوشت ملتها
۱۳	..... مصادیق مردم در اصل حق تعیین سرنوشت مردم
۱۶	..... پیشینه حق تعیین سرنوشت ملتها
۱۸	..... اصل حق تعیین سرنوشت در سازمان ملل
۲۳	..... بخش دوم- اصل حق حاکمیت ملی
۲۳	..... مفهوم حق حاکمیت ملی
۲۵	..... پیشینه اصل حق حاکمیت ملی
۲۸	..... حق حاکمیت ملی در سازمان ملل
۳۲	..... نتیجه گیری
۳۵	..... فصل سوم
۳۵	..... بررسی وضعیت کوزوو طبق دو اصل حق تعیین سرنوشت ملتها و حق حاکمیت ملی
۳۶	..... پیشینه
۴۰	..... حکومت خودمختار و ارتش آزادیبخش کوزوو:
۴۱	..... وضعیت حقوق بشر در کوزوو:
۴۵	..... مذاکرات صلح در بحران کوزوو:
۵۶	..... نتیجه گیری
۵۹	..... فصل چهارم

۵۹	بررسی وضعیت اوستیای جنوبی طبق دو اصل حق تعیین سرنوشت ملت‌ها و حق حاکمیت ملی
۶۰	پیشینه
۶۵	حکومت خودمختار اوستیای جنوبی
۶۷	وضعیت حقوق بشر در اوستیای جنوبی
۶۸	بحران اوستیای جنوبی و مذاکرات صلح مربوط به آن
۷۰	عملکرد سازمان ملل در بحران اوستیای جنوبی
۷۸	نتیجه‌گیری
۸۱	<b>فصل پنجم</b>
۸۳	مقایسه دو بحران کوزوو و اوستیای جنوبی
۸۷	مقایسه عملکرد سازمان ملل در دو بحران کوزوو و اوستیای جنوبی
۸۸	تحلیل حقوقی عملکرد سازمان ملل در دو بحران کوزوو و اوستیای جنوبی
۹۲	تحلیل سیاسی عملکرد سازمان ملل در دو بحران کوزوو و اوستیای جنوبی
۱۰۴	نتیجه‌گیری
۱۰۷	<b>بنتیجه‌گیری</b>
۱۱۲	<b>کتابنامه</b>

# فصل اول

مقدمه

## مقدمه

سازمان ملل متحد، دو اصل حق تعیین سرنوشت ملتها و حق حاکمیت ملی را به طرق مختلف از جمله بیان آن در منشور این سازمان (بند ۲ ماده ۱، بند ۷ ماده ۲ و ماده ۵۵) و صدور قطعنامه های متعدد (مثل قطعنامه های ۱۵۱۴ و ۱۸۰۳) به رسمیت شناخته است.<sup>۱</sup> اما با گذشت زمان و تغییراتی که در عرصه ی بین المللی رخ داده، تناقضات میان این دو اصل بیشتر به چشم می خورد. این تحقیق به دنبال بررسی کاربرد دو اصل حق تعیین سرنوشت ملتها و حق حاکمیت دولتها در سازمان ملل متحد می باشد تا نحوه ی ترجیح یکی بر دیگری و عوامل موثر در آن را مشخص نماید. در این خصوص دو مورد کوزوو و اوستیای جنوبی، مقایسه خواهند شد.

اوستیای جنوبی به عنوان یکی از استانهای کشور گرجستان در سپتامبر ۱۹۹۰ اعلام استقلال کرد ولی دولت گرجستان در دسامبر همان سال این قانون خودمختاری را لغو کرد که منجر به درگیریهای خونین میان اوستیای جنوبی و حاکمیت گرجستان شد. تا اینکه دولت گرجستان در سال ۲۰۰۸ پیشنهاد داد تا در ساختار قدرت اوستیای جنوبی سهمیم باشد که این پیشنهاد با مخالفت پارلمان اوستیای جنوبی روبرو شد. از این پس اختلافات میان دو طرف کار را به جایی رساند که گرجستان به اوستیای جنوبی حمله کرد که در اثر آن تعدادی از اتباع روسیه کشته و زخمی شدند و ارتش روس به بهانه حمایت از شهروندان وارد عمل شد. طی جنگ گرجستان و روسیه، اوستیای جنوبی نیز از تحت سلطه ی گرجستان خارج شد.<sup>۲</sup> سازمان ملل متحد در این مورد با روسیه، یکی از صاحبان حق و تو مواجه بود لذا توانست علنا این کشور را محکوم نماید ولی برای منطقه ی اوستیای جنوبی نیز حق استقلال یا خودمختاری را به رسمیت نشناخت.<sup>۳</sup>

نقطه ی آغاز بحران کوزوو نیز، درگیری نیروهای پلیس صربستان با شبه نظامیان ارتش آزادیبخش کوزوو بود که به کشته شدن بیش از ۸۰ نفر از آلبانی تباران در ۱۹۹۸ انجامید. با به نتیجه نرسیدن کنفرانس صلح کوزوو در فرانسه که با حضور نمایندگان خارجی و هیاتهایی از دو طرف برگزار شده بود، نیروهای ناتو به منظور حل و فصل بحران کوزوو در مارس ۱۹۹۹، به صربستان حمله نمودند. سرانجام بدون محکوم نمودن این عمل ناتو، شورای امنیت سازمان ملل، طی قطعنامه ی ۱۲۴۴ در

<sup>۱</sup> - محمدعلی، بهمنی قاجار (1388)، "چگونگی اعمال حق تعیین سرنوشت: مجاز نبودن جدایی خواهی" نشریه ی اطلاعات سیاسی و اقتصادی، شماره ۲۶۲-۲۶۱، صص ۷۵-۷۳.

<sup>۲</sup> - خبرگزاری فارس، "نگاهی به تاریخ پرتنش اوستیای جنوبی" {13/11/2009} <<http://www.farsnews.com/newstext.php?nn=8705210546>>

<sup>۳</sup> - گزارش خبری مهر، درگیری شدید میان روسیه و گرجستان / دومین ناکامی شورای امنیت <<http://www.mehrnews.com/fa/NewsDetail.aspx?NewsID=729375>> {13/11/2009}

ژوئن ۱۹۹۹، خودمختاری کوزوو را در درون صربستان به رسمیت شناخته، اداره ی این سرزمین را تحت نظر سازمان ملل قرار داد. به این ترتیب کوزوو توانست تحت نظر سازمان ملل قرار گرفته، سرانجام در سال ۲۰۰۸ به طور یکجانبه اعلام استقلال نماید.<sup>۱</sup>

چنانچه مشاهده می شود در دو مورد کوزوو و اوستیای جنوبی، با مردمی رو برویم که به دنبال کسب حق تعیین سرنوشت خود می باشند. در این خصوص سازمان ملل متحد، برخوردهای متفاوتی را نسبت به هر یک نشان داده، در یکی حق تعیین سرنوشت ملت مذکور و در دیگری حق حاکمیت دولت حاکم بر این ملت را به نحوی به رسمیت شناخته است. حال محقق به دنبال بررسی عملکرد سازمان ملل در رابطه با دو اصل مذکور و عوامل موثر در ترجیح یکی از این دو اصل در ساختار سازمان ملل می باشد و در این راستا دو مورد کوزوو و اوستیای جنوبی مقایسه خواهند شد. این تحقیق به سؤال اصلی: چه عواملی در ترجیح یکی از دو اصل حق تعیین سرنوشت و حق حاکمیت ملی، بر دیگری، در سازمان ملل متحد تاثیرگذار می باشد؟ پاسخ خواهد داد. همچنین سؤالات فرعی زیر نیز مطرح گشته است.

- تحول مفاهیم حق تعیین سرنوشت و حق حاکمیت ملی، چه روندی را طی کرده است؟
  - پیشینه کاربرد دو اصل حق تعیین سرنوشت ملتها و حق حاکمیت ملی در سازمان ملل متحد چگونه بوده است؟
  - کاربرد دو اصل حق تعیین سرنوشت ملتها و حق حاکمیت ملی در بحرانهای اوستیای جنوبی و کوزوو چگونه قابل توضیح می باشد؟
- فرضیه تحقیق به سوال اصلی اینچنین پاسخ می گوید:

اگر چه عوامل حقوقی و سیاسی متعددی در ترجیح یکی از دو اصل حق تعیین سرنوشت و حق حاکمیت ملی، کم و بیش دارای تاثیراتی بوده اند ولی عامل اصلی و تعیین کننده در این ترجیح، تأثیر رقابت قدرتهای بزرگ و نفوذ آنها در داخل سازمان ملل بوده است.

در ادبیات کار و پیشینه ی تحقیق، با توجه به عنوان رساله محقق به دنبال بررسی ۴ مورد، به عبارتی دو اصل حق تعیین سرنوشت ملتها و اصل حق حاکمیت ملی و دو بحران کوزوو و اوستیای جنوبی می باشد. به همین دلیل برای گردآوری اطلاعات برای هر یک از این موارد به شکل جداگانه اطلاعات و داده ها را گردآوری می نماید.

<sup>۱</sup>- علی اکبر، بابا (۱۳۸۷)، "استقلال کوزوو و پیامدهای منطقه ای و بین المللی آن" نشریه ی اطلاعات سیاسی و اقتصادی، شماره ۲۴۸-۲۴۷، صص ۱۱۸-۱۱۷.

در جست و جوی اولیه در خصوص اصل حق تعیین سرنوشت کتب و مقالات فارسی مختلف بررسی می گردد. منابع در دسترس محقق به ابعاد مختلف این اصل پرداخته اند. هر یک از زاویه ای خاص این اصل را تجزیه و تحلیل نمودند. از جمله محمد علی بهمنی قاجار در مقاله ی " چگونگی اعمال حق تعیین سرنوشت: مجاز نبودن جدایی خواهی " سعی نموده این اصل را با نهضت های آزادیبخش مقایسه نماید. در این خصوص می توان به مقاله ی الهام امینزاده با عنوان " تفاوت تروریسم و تلاش برای دستیابی به حق تعیین سرنوشت " نیز اشاره کرد که در آن تفاوت تروریسم و تلاش برای دستیابی به حق تعیین سرنوشت را بیان می دارد. همچنین مهدی عباسی سرمدی، در مقاله ی " اصل آزادی ملتها در تعیین سرنوشت خود " با ارائه ی پیشینه ای از این اصل، به دنبال ارائه ی تعریفی مشخص از مردم دارای حق تعیین سرنوشت می باشد. از میان منابع موجود، مقالات " قبض و بسط مفهومی حق تعیین سرنوشت در حقوق بین الملل " از علی امیدی و " تحول حق تعیین سرنوشت در چارچوب ملل متحد " از مهناز اخوان خرازیان، جزو منابعی بودند که در خصوص این اصل، به شکل جامع تری نگارش یافته بودند و این دو نویسنده سعی نمودند تا ابعاد مختلف این اصل را در مقاله ی خویش مورد بررسی قرار دهند.

کتاب " حقوق بین الملل در واپسین سالهای قرن بیستم " اثر ایان برانلی نیز نگاه ویژه ای به این اصل داشته و مسئله ی استحقاق مردم برای داشتن حق تعیین سرنوشت را مطرح می نماید. محقق در پایان برای تحلیل و بررسی این اصل در سازمان ملل متحد به قطعنامه هایی که در این خصوص صادر گشته مراجعه می نماید. دسترسی به این قطعنامه ها از طریق سایت رسمی سازمان ملل متحد امکان پذیر می گردد. محقق با ترجمه ی متون اصلی این قطعنامه ها تحلیل دقیقتری از دیدگاه سازمان ملل در خصوص این اصل ارائه می دهد.

مورد دوم، اصل حق حاکمیت ملی می باشد که در این خصوص نیز مقالات و کتب متعددی مورد مطالعه قرار گرفت. از جمله ی این منابع می توان به مقالات " افول حاکمیت ملی " و " حاکمیت ملی " در عصر سلطه گرایی " به قلم حمید مولانا اشاره کرد که به پیشینه ی حق حاکمیت ملی می پردازد.

مقاله ی حسن روحانی با عنوان " مفهوم حاکمیت ملی قبل و بعد از ۱۱ سپتامبر " نیز فاکتورهای تحدید کننده ی حق حاکمیت دولتها را مد نظر قرار می دهد. در مقالات " سازمان ملل متحد: روندهای جدید و مرزهای اعمال حاکمیت " به قلم سعید نقی زاده و " مداخلات بشردوستانه و تحدید حاکمیت ملی " نوشته ی مجید عباسی اشقلی، می توان در خصوص اصل حق حاکمیت ملی در چارچوب سازمان ملل متحد اطلاعاتی به دست آورد.

مقالات و کتبی که در مورد حق حاکمیت ملی به نگارش درآمده اند، بر تحدید حاکمیت ملی دولتها با گذشت زمان تاکید داشته، عوامل تحدید کننده ی حاکمیت ملی و همچنین نقش سازمان ملل در این فرایند را تحلیل کردند. علاوه بر موارد ذکر شده می توان به مقالات " مفهوم جدید حاکمیت ملی یا فرسایش حاکمیت ملی " و " تحدید حاکمیت ملی دولتها با مداخله گرای سازمان ملل بعد از جنگ سرد " به ترتیب اثر حسن روحانی و شهروز ابراهیمی اشاره کرد.

برای موضوع بحران کوزوو در میان منابع بررسی شده، کتاب " بررسی مشکل کوزوو در یوگسلاوی " اثر محمدجواد آسایش زارچی پیشینه ی بحران کوزوو را به خوبی توضیح می نماید. برای مطالعه ی روزشمار بحران کوزوو می توان به منابع روزنامه ای همچون " واقعتهای جنگ کوزوو، ریشه ی درگیرها " به قلم مسعود خرسند و " کنفرانس رامبویه و بحران کوزوو " ترجمه ی مژگان نژند از گزارشهای خبرگزاری فرانسه و ... اشاره کرد.

برخی از منابع دیگر که به بحران کوزوو پرداخته اند این بحران را از لحاظ حقوق بین الملل مورد مطالعه قرار داده اند که مقاله ی " ناتو، سازمان ملل و جنبه های حقوقی استفاده از زور " اثر برونو سیما و " استقلال کوزوو: بررسی مشروعیت جدایی یک جانبه در حقوق بین الملل " به قلم ستار عزیز از آن جمله اند. منابع لاتین همانند مقاله ی " آیا بحران کوزوو بین المللی گردید؟ " اثر فابین اسمید، نیز ابعاد مختلف بحران کوزوو را توضیح و تحلیل نمودند.

در پایان محقق برای بررسی عملکرد سازمان ملل در بحران کوزوو، با مراجعه به سایت رسمی سازمان ملل متحد، قطعنامه های صادر گشته از سوی شورای امنیت سازمان ملل در طی این بحران را مطالعه می نماید. با ترجمه ی متون اصلی این قطعنامه ها، ترجیح یکی از دو اصل حق تعیین سرنوشت یا حق حاکمیت ملی در سازمان ملل متحد، مشخص می گردد. از جمله ی این قطعنامه های، قطعنامه های شماره ۱۱۶۰، ۱۱۹۹، ۱۲۰۳، ۱۲۳۹ و ... می باشند.

برای بررسی بحران اوستیای جنوبی، در ابتدا با مطالعه ی کتب تاریخی همچون " روایت ایرانی جنگهای ایران و روس " اثر حسین آبادیان و " ایران در میان طوفان یا شرح زندگانی عباس میرزا و جنگهای ایران و روس " اثر ناصر نجمی، پیشینه ی بحران اوستیای جنوبی را می توان بررسی نمود. روند بحران در مقالات بهرام امیر احمدیان با عنوان " بحران گرجستان: طرفهای درگیر، علتها و پیامدها " و " منازعه ی یخ زده " اثر افشین زرگر بخوبی قابل ملاحظه است.

برخی از منابع مرتبط با بحران اوستیای جنوبی نیز ابعاد حقوقی این بحران را مدنظر قرار دادند. از آن جمله می توان به مقالات " ابعاد حقوقی تجزیه طلبی در اوستیای جنوبی و آبخازیا " اثر علی امیدی

و مقاله‌ی تحلیلی "قاعده‌ی منع توسل به زور در روابط بین الملل پس از بحران اخیر اوستیای جنوبی" به تلاش گروه پژوهش موسسه‌ی حقوق بین الملل پارس، اشاره کرد. منابع لاتین نیز در تحلیل این بحران مفید واقع می‌گردند. محقق با مراجعه به سایت رسمی سازمان ملل و ترجمه‌ی متون مربوط به جلسات اضطراری شورای امنیت در طی این بحران، عملکرد سازمان ملل را در این بحران و با توجه به دو اصل مذکور تحلیل می‌نماید.

برای مقایسه‌ی عملکرد سازمان ملل در این دو بحران از ابعاد سیاسی و حقوقی، در ابتدا مقاله‌ی مقایسه‌ی تطبیقی استقلال جمهوریهای خودمختار آبخازیا و اوستیای جنوبی با استقلال کوزوو" به قلم علی اکبر بابا، قابل توجه است. کتب "امنیت در قفقاز جنوبی" اثر احمد کاظمی و "هژمونیک‌گرایی آمریکا در روابط رقابت آمیز با اتحادیه‌ی اروپا پس از جنگ سرد" نوشته‌ی عیسی کیانی، از جمله‌ی منابعی است که با توجه به آنها، محقق به مقایسه و تحلیل ابعاد سیاسی دو بحران و نقش قدرتهای بزرگ در این دو بحران می‌پردازد. استفاده از تحلیل‌های حقوقی و سیاسی، اندیشمندان ایرانی و خارجی نیز در فصل چهارم جایگاه ویژه‌ای دارد. نظرات جمشید ممتاز که در میزگرد انجمن ایرانی مطالعات ملل متحد بیان گشته و همچنین تحلیل‌های الهه کولایی که در نشست علمی ریشه‌ها و پیامدهای جنگ در گرجستان مطرح گردید، برای محقق اهمیت شایان ذکری داشت. چنانکه مشاهده می‌شود ارکان تحقیق و موضوع حاضر، در مقالات مختلف کم و بیش مورد توجه قرار گرفته است ولی بررسی دو اصل حق تعیین سرنوشت و حق حاکمیت ملی در برابر یکدیگر و مقایسه دو مورد کوزوو و اوستیای جنوبی در این چارچوب مشاهده نگردید. مهم تر این که بررسی کاربرد این دو اصل در سازمان ملل و نحوه‌ی ترجیح یکی بر دیگری در این سازمان، تاکنون مورد بررسی قرار نگرفته است. از سویی این پژوهش به دنبال بررسی نقش عوامل سیاسی دخیل در این سازمان در ترجیح یکی از این دو اصل حقوقی است که کمتر مورد توجه بوده است.

در این تحقیق بررسی موضوع مطرح شده پس از فصل اول که مقدمه‌ی این رساله می‌باشد در طی ۲ فصل انجام خواهد شد. در فصل دوم، روند تحولات دو اصل حق تعیین سرنوشت ملتها و حق حاکمیت ملی در چارچوب سازمان ملل متحد و همچنین از دیدگاه حقوق بین الملل و نظام بین المللی مورد مطالعه قرار خواهد گرفت.

فصل سوم، بررسی وضعیت کوزوو طبق دو اصل حق تعیین سرنوشت ملتها و حق حاکمیت ملی را مد نظر قرار خواهد داد. البته در این فصل تاکید اصلی بر بعد حقوقی بحران کوزوو نبوده، از لحاظ ساز و کارهای سیاسی موجود در سازمان ملل مطالعه خواهد شد.



فصل چهارم، وضعیت اوستیای جنوبی را طبق دو اصل حق تعیین سرنوشت ملتها و حق حاکمیت ملی مورد بررسی قرار خواهد داد که در این فصل نیز بعد سیاسی مسئله، مورد نظر محقق می باشد.

فصل پنجم، دو اصل حق تعیین سرنوشت ملتها و حق حاکمیت ملی در سازمان ملل در خصوص دو بحران کوزوو و اوستیای جنوبی را مورد تحلیل و مقایسه قرار خواهد داد. سرانجام در پایانبه عنوان بحث و نتیجه گیری، این تحقیق به نتیجه گیری و پاسخگویی به سوال اصلی تحقیق، خواهد پرداخت.

محقق با استفاده از استراتژی پژوهش استقرایی، پس از گردآوری داده ها با تعمیم رویدادها و داده های متوالی به تحلیلی از کاربرد دو اصل حق حاکمیت و حق تعیین سرنوشت ملتها در سازمان ملل متحد خواهد پرداخت. این تحقیق به روش کتابخانه ای و مراجعه به اسناد عمدتاً انگلیسی اعم از چاپی و یا اینترنتی صورت می گیرد و شامل مراحل زیر است؛

- مراجعه به کتابخانه های معتبر کشور از جمله کتابخانه تخصصی وزارت امور خارجه.
  - مراجعه به دفتر اطلاعات سازمان ملل متحد در ایران.
  - فیش برداری از کتب و ترجمه اسناد.
  - طبقه بندی اسناد و اطلاعات .
  - تجزیه و تحلیل موضوع.
  - نگارش پایانی با هماهنگی استاد راهنما.
- انتظار می رود که این تحقیق در پایان بتواند از وضعیت تحدید حاکمیت کشورها پیش بینی هایی را ارائه دهد، همچنین برخی از نقاط ضعف سازمان ملل در برخورد با مسائل بین المللی را تبیین نموده، تاثیر فاکتورهای سیاسی بر مسائل حقوقی را در عرصه ی بین المللی نشان دهد.

# فصل دوم

بررسی دو اصل حق تعیین  
سرنوشت ملت‌ها و حق حاکمیت ملی

این فصل به عنوان بخش مقدماتی و بحث تئوریک تحقیق مطرح می باشد. این فصل در دو بخش به مطالعه ی دو اصل حق تعیین سرنوشت ملتها و حق حاکمیت ملی خواهد پرداخت. در بخش اول، مفهوم، پیشینه و مصادیق حق تعیین سرنوشت ملتها مطرح گردیده، سپس این اصل در چارچوب سازمان ملل مورد توجه قرار خواهد گرفت. در بخش دوم این فصل، نیز مفهوم اصل حق حاکمیت ملی و پیشینه ی این اصل بررسی خواهد شد. در بخش دوم همچنین، اصل حق حاکمیت ملی در سازمان ملل مورد توجه قرار خواهد گرفت.

## بخش اول- اصل حق تعیین سرنوشت ملتها

### مفهوم حق تعیین سرنوشت ملتها

پیشینه دکتربین تعیین سرنوشت ملتها به زمانی بر می گردد که هدف تحلیل بردن حق اکتساب سرزمین به وسیله زور و عدم توجه به منافع سرزمین مورد بحث بود. در زمان تهیه پیش نویس منشور حقوق ملل متحد و با توجه به بحث هایی که در کنفرانسهای مقدماتی شده بود، کمیته مسئول تهیه پیش نویس ، چند نکته را برای اعمال اصل تعیین سرنوشت ملتها ضروری دانست: ۱- رابطه نزدیک این اصل با خواست واقعی مردم که به طور آزاد بیان می شود ؛ ۲- مطابقت این اصل با اهداف و اصول منشور ، از جمله اصل تمامیت ارضی ؛ ۳- عدم وجود هیچ گونه الزامی برای به استقلال رسیدن اقلیتها<sup>۱</sup>

تاکنون از حق تعیین سرنوشت تعریف دقیق و روشنی نشده است. از این رو برای شناخت بهتر این مفهوم به ویژگیهای برجسته این حق پرداخته می شود. بیش از هرچیز ، حق تعیین سرنوشت یک حق جمعی شمرده شده است. هرچند جنبه هایی از حق ، بویژه جنبه های داخلی آن و مواردی که در پیوند با ماده ۲۵ میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی است ، دارای ویژگی فردی است که هر کس به تنهایی می تواند از آن بهره مند شود، ولی رویهم رفته باید گفت که حق تعیین سرنوشت یک حق جمعی است؛ بدین معنا که این حق بیشتر بعنوان حق مردمان شمرده شده است نه حق هر فرد. در موارد ۵۵ و ۱ منشور ملل متحد و در ماده ۱ میثاقهای بین المللی حقوق مدنی و سیاسی ، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی نیز حق ملتها برای تعیین سرنوشت خود شناخته شده است. بنابراین هرچند این حق شناخته شده در حقوق بین الملل، جنبه فردی نیز دارد که نمونه آن ماده ۲۵ میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی است، ولی با توجه به موارد ۵۵ و ۱ منشور ملل متحد و ماده ۱

<sup>۱</sup> - مهناز، اخوان خرازیان (۱۳۸۶)، "تحول حق تعیین سرنوشت در چارچوب ملل متحد"، مجله حقوقی، شماره ۳۶، ص ۹۷.

مشترک در دو میثاق ، آنرا باید حقی جمعی دانست که مردمان برخوردارند و می توانند از آن به صورت جمعی بهره مند شوند. دیگر ویژگی برجسته حق تعیین سرنوشت ، پیوند نزدیک این حق با خواست واقعی مردمان است که باید آزادانه بیان شود. بدین معنا که حق تعیین سرنوشت متعلق به همه اعضای یک جامعه دانسته شده و آنها باید این حق را دور از هرگونه فشار و در فضایی آزاد اعمال کنند.

از دیدگاه حقوق بین الملل پنج جنبه از حق تعیین سرنوشت قابل شناسایی است، این ۵ جنبه عبارت است از:

- حق مردمان در چارچوب یک دولت به داشتن استقلال و برکنار بودن از دخالت دولتهای دیگر در امور دولیشان
- حق مردمان یک مستعمره که با نیروی بیگانه اداره می شود ، در پایان دادن به سلطه استعماری و بدست آوردن استقلال
- حق مردمان برای گزینش دولتی که می خواهند در چارچوب آن زندگی کنند. این حق به معنای حق گزینش دولت متبوع یک گروه جمعیتی است و درباره اقلیتهای قومی، نژادی و ملی می تواند به صورت درخواست خودمختاری بیان شود؛ ناهمخوانی این موضوع با دیگر اصول بین الملل به این نتیجه انجامیده است که تنها با خواست مشترک دولت و اقلیت قومی، خودمختاری می تواند تحقق یابد. البته حق مردمان برای گزینش دولت متبوعات تنها منحصر به اقلیتهای قومی نیست، بلکه درباره انتخاب دولت متبوع از سوی مردمان سرزمینی که از چنگ استعمار رها می شوند، نیز صادق است.
- حق تعیین سرنوشت ، همچنین به معنای حق مردمان یک سرزمین برای گزینش نظام سیاسی دلخواهشان است.
- جنبه دیگر از حق تعیین سرنوشت ، همان است که در ماده ۲۵ میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی آمده و به معنای حق مشارکت همیشگی، پیوسته، آزاد و برابر مردمان در اداره امور کشورشان است.

این ۵ مورد به دو بخش تقسیم می شوند: یک بخش مربوط به جنبه بیرونی حق تعیین سرنوشت و بخش دیگر مربوط به جنبه درونی آن است. موارد ۱ و ۲ در پیوند با جنبه بیرونی و موارد ۴ و ۵ در

پیوند با جنبه درونی این حق است. مورد ۳ جنبه بینابین دارد و می توان آنرا هم در پیوند با جنبه بیرونی و هم در پیوند با جنبه درونی حق تعیین سرنوشت دانست.<sup>۱</sup>

با توجه به بحثهای مقدماتی تصویب میثاقها و بعد در خلال بحث های مجمع عمومی برای تصویب اعلامیه روابط دوستانه، کم کم مضمون حق تعیین سرنوشت داخلی و خارجی مشخص شد. از حیث خارجی مفهوم تعیین سرنوشت به عنوان یک اصل حقوق بین الملل عرفی، شامل مردم مستعمرات و مردم تحت سلطه بیگانه می شد و برای آن متضمن حق استقلال و تشکیل دولت مستقل فارغ از سلطه بیگانه بود.

از لحاظ داخلی فقط مردمی که تحت سلطه رژیم های نژادپرست قرار داشتند، از این حق برخوردار شدند و در عین حال برای آنها حق تعیین سرنوشت تنها به عنوان حق "دسترسی" به پروسه های سیاست گذاری مطرح بود. البته بسیاری از صاحب نظران این حق را دارای مفهوم گسترده تری می دانند، بدین ترتیب که هر اجتماع انسانی که خود را به صورت یک مجموعه شناسایی کرده و دارای درجاتی از خودآگاهی جمعی است، حق دارد مورد شناسایی قرار گرفته، آینده اش را خودش انتخاب کند و خواست سیاسی اش را در چارچوب دولتی که در آن زندگی می کند به روشی دموکراتیک بیان نماید. بسیاری حق تعیین سرنوشت داخلی مردم یک کشور را فراتر از یک امر تئوریک می دانند و حق مشارکت مردم در یک حکومت دموکراتیک به همراه حق اقلیتها برای رعایت حقوق دسته جمعی شان را به عنوان معانی اصلی بعد داخلی حق تعیین سرنوشت قلمداد می کنند.

می توان گفت حق تعیین سرنوشت خارجی نوع تنظیم روابط جامعه با بقیه دولتهای جهان است که می تواند اشکال متفاوتی داشته باشد. در حالی که حق تعیین سرنوشت داخلی اشاره به یک شکل دموکراتیک حکومت دارد. با مشارکت هرچه گسترده تر مردم، به عبارت دیگر قاعده مند بودن روابط میان کسانی که حکومت می کنند و آنانی که بر آنان حکومت می شود.<sup>۲</sup>

عده ای معتقدند که حق تعیین سرنوشت با به اجرا درآمدن دو میثاق بین المللی در سال ۱۹۷۶ اثر حقوقی الزام آور به خود گرفته است. مفهومی که عمده اسناد و منابع حقوقی بین المللی از حق تعیین سرنوشت ملتها به دست می دهند این است که همه ملتها از حق تعیین سرنوشت برخوردارند و به موجب آن وضعیت سیاسی و مسیر توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خود را آزادانه و بدون مداخله از خارج تعیین و دنبال می نمایند. البته، در این تعریف اصل تعیین سرنوشت مردم در قالب

<sup>۱</sup> - محمد علی، بهمنی قاجار، "چگونگی اعمال حق تعیین سرنوشت: مجاز نبودن جدایی خواهی" اطلاعات سیاسی-اقتصادی، شماره ۲۶۲\_۲۶۱، ص ۷۴-۷۳.

<sup>۲</sup> - مهناز، اخوان خرازیان، پیشین، صص ۱۰۵-۱۰۳.

عباراتی کلی بیان شده است و حدود و ثغور و ابعاد دقیق آن کاملاً مشخص نیست. یکی از عواملی که حدود و ثغور این اصل را مشخص می کند، بستر تحول تاریخی آن است. اصل تعیین سرنوشت مردم در دوره بعد از جنگ جهانی دوم عمدتاً در ارتباط با استعمارزدایی تکامل یافت و عمده قطعه‌نامه‌ها و اسناد مربوط نیز دارای مضامین ضداستعماری هستند.<sup>۱</sup>

### مصادیق مردم در اصل حق تعیین سرنوشت مردم

مهدی عباسی سرمدی به نقل از شامون حقوقدان فرانسوی، یکی از برجسته ترین نظریه پردازان در این زمینه اشاره کرده که تعریف حقوقی از واژه مردم وجود ندارد. همچنین در اسناد و مدارک سازمان ملل نیز هیچ تعریفی از این واژه نشده است و تنها به تعیین چارچوب اصل مورد اشاره یا به دست دادن شاخصهایی از آن یا از آثارش بسنده شده است.<sup>۲</sup>

با اینهمه در زمان تعریف حق تعیین سرنوشت، حداقل ۵ گروه مورد توجه قرار گرفته است:

- مردم مستعمرات
- مردم سرزمینهای تحت سلطه خارجی
- گروههای ملی اصلی برای داشتن دولت خودشان یا کنترل موثر سرزمین خودشان در چارچوب یک دولت ملی
- اقلیت‌ها
- مردم به مفهوم شهروندان

بدین ترتیب با بررسی ۵ گروه ذکر شده، می توان اقلیتهای مذهبی و زبانی و گروههای نژادی و بومیان را از مردمان مصادیق حق تعیین سرنوشت دانست.

گروههای نژادی: در اعلامیه روابط دوستانه ۱۹۷۰ برای گروههای نژادی که در یک دولت، مورد تبعیض واقع می شوند، حق تعیین سرنوشت در نظر گرفته شد. این اعلامیه دیدگاههای متعارض دولتها را شفاف ساخت و کمک کرد تا قاعده ای عرضی در این زمینه شکل بگیرد. گروههای نژادی یا مذهبی که در دولت حاکمه ای زندگی می کنند که دسترسی به تصمیم گیری سیاسی و پروسه آن برای آنها ممنوع شده است، از حق "دسترسی" به فرآیند تصمیم گیری برخوردار می شوند. در عین

<sup>۱</sup>-علی، امیدی، (۱۳۸۷)، "گسترش مفهومی حق تعیین سرنوشت: از استقلال ملل تا حق دموکراسی برای همه"، فصلنامه حقوق، دوره ۳۸، شماره ۱، ص ۷.

<sup>۲</sup>-مهدی، عباس سرمدی، "اصل آزادی ملتها در تعیین سرنوشت خود" نشریه اطلاعات سیاسی-اقتصادی، شماره ۲۲۲-۲۲۱، ص ۱.

حال هیچ حقی مبتنی بر جدایی این گروهها از دولت مادر و تشکیل دولت مستقل یا ادغام در هر دولت دیگر به هر نحوی که باشد، برای آنها شناسایی نشد.<sup>۱</sup>

بومیان: "خوزه ر. مارتینز کوبو، مخبر سازمان ملل طی گزارشی به "کمیتة فرعی جلوگیری از تبعیض و حمایت از اقلیتها" بومیان را چنین تعریف می کند: "اجتماعات بومی به مردمان و مللی اطلاق می شود که دارای قدمت برابر با جوامع ماقبل استعمار در سرزمینشان بوده و خود را متمایز از دیگر افراد آن سرزمین در نظر می گیرند. در حال حاضر آنها به عنوان افراد غیرمسلط، جامعه خود را تشکیل داده و مصمم به حفظ، توسعه و انتقال سرزمینهای اجدادی خود به نسل های آینده هستند. آنها همچنین هویت قومی خود را به عنوان پایه تداوم وجودی شان و بر اساس الگوهای فرهنگی، نهادهای اجتماعی و نظامی، حقوقی به آیندگان انتقال می دهند."<sup>۲</sup>

در چارچوب سازمان ملل متحد، یک گروه کاری در سال ۱۹۹۴ پیش نویس اعلامیه ای راجع به حقوق افراد بومی را تنظیم نمود که این پیش نویس، استانداردهای حمایتی را که خاص شرایط افراد بومی است، مقرر داشته است. ماده ۳ این اعلامیه، اعلام می نماید که افراد بومی حق تعیین سرنوشت خود را دارند.<sup>۳</sup>

اقلیت ها: با تاسیس جامعه ملل عبارت حمایت از اقلیتهای ملی و اصطلاحات اقلیت نژادی، زبانی، مذهبی، ملی و قومی وارد ترمینولوژی حقوق شد و به نظر می رسد که از این پس حقوق اقلیت ها محترم شمرده خواهد شد. اما دولتهای نوین ملی می خواستند که موضوع اقلیتها در چارچوب داخلی هر کشور حل و فصل شود و حمایت بین المللی از آنها را خدشه ای به حاکمیت ملی خود تلقی می کردند.

در جنگ جهانی دوم استفاده ابزاری از اقلیتها به ویژه توسط آلمان، برای رسیدن به هدفهای توسعه طلبانه، زیان فراوانی به اقلیتها وارد کرد؛ به این ترتیب در پایان جنگ جهانی دوم شعار حمایت از اقلیتها به حمایت در برابر اقلیتها تغییر یافت و به همین دلیل نیز در منشور سازمان ملل متحد و همچنین در اعلامیه جهانی حقوق بشر در سال ۱۹۴۸ نامی از اقلیتها و حقوق آنان برده نشد.<sup>۴</sup>

<sup>۱</sup> - مهناز، اخوان خرازیان، پیشین، ص ۱۳۱.

<sup>۲</sup> - علی، امیدی، (۱۳۸۵)، "قبض و بسط مفهومی حق تعیین سرنوشت در حقوق بین الملل" مجله حقوقی، نشریه مرکز امور حقوقی بین المللی معاونت حقوقی و امور مجلس ریاست جمهوری، شماره ۳۵، ص ۲۷۴.

<sup>۳</sup> - یان، برانل، (۱۳۸۶)، حقوق بین الملل در واپسین سالهای قرن بیستم، ترجمه صالح رضایی پیش رباط، تهران: وزارت امور خارجه، موسسه ی چاپ و انتشارات، ص ۵۸.

<sup>۴</sup> - محمدرضا، خوبروی پاک، (۱۳۸۰)، اقلیتها، تهران: نشر و پژوهش شیرازه، صص ۳۶-۳۲.

غفلت از حقوق اقلیتها سه دلیل داشت: اولاً تصور بر این بود که می توان حقوق اقلیتها را با تدوین و تصویب معاهدات و کنوانسیونهای حقوق بشر به ویژه با عنایت به اصل عدم تبعیض پوشش داد، ثانیاً بین دو جنگ جهانی برخی اقلیتها به دولت متبوع خود که شهروند آن بودند، وفاداری نشان ندادند، ثالثاً از آنجا که بسیاری از اقلیتها در پایان جنگ جهانی دوم به موطن اصلی خود بازگشتند، در محافل سیاسی تصور بر این شد که مساله اقلیتها تا حد زیادی حل شده است. اولین پیشرفت کاری در زمینه اقلیتها مفاد مندرج در ماده ۲۷ میثاق بین المللی حقوق سیاسی و مدنی (۱۹۶۶) بود که مقرر می دارد: در کشورهایی که در آنها اقلیتهای زبانی، مذهبی و قومی وجود دارند، افراد متعلق به آنها نباید از حقوق خود محروم گردند، آنها باید بتوانند طبق فرهنگ و مذهب خود عمل کرده و بر اساس زبان آنها نباید از حقوق خود محروم گردند، آنها باید بتوانند طبق فرهنگ و مذهب خود عمل کرده و بر اساس زبان خود مرادده نمایند.

کاملترین سندی که منحصرراً به حقوق اقلیتها می پردازد "اعلامیه حقوق اشخاص متعلق به اقلیتهای ملی یا قومی، دینی و زبانی" است که در ۱۹۹۲ در مجمع عمومی ملل متحد به اتفاق آراء به تصویب رسیده است.<sup>۱</sup>

در رویه سازمان ملل متحد می توان مثالهایی یافت که برای اقلیتها به حق تعیین سرنوشت استناد شده و گاه حتی مساله اعطای خودمختاری کامل مطرح بوده است. از همان ابتدا که هیچ حقی مبنی بر حق تعیین سرنوشت برای گروههای قومی، زبانی و ملی مطرح نبود، یعنی سالهای ۱۹۶۱-۱۹۶۰ تا اواخر دهه ۱۹۸۰، این عقیده در ملل متحد وجود داشت که این گروهها اولاً می توانند و محققند که از حق تعیین سرنوشت داخلی بهره مند شوند و آن را اعمال کنند و ثانیاً حق تعیین سرنوشت داخلی با اعطای خودمختاری به این گروهها می تواند محقق شود.

در قضیه "south Tyrol v. Alto Adige" مجمع در خصوص اقلیت ساکن در این بخش استرالیا موضعی اتخاذ کرد که منتهی به اعطای خودمختاری کامل به این مناطق شد. این قطعنامه تأیید کننده وجود یک گرایش قومی در ملل متحد است. مبنی بر اینکه با اعطای خودمختاری کامل به گروههای قومی، مذهبی یا زبانی، حق تعیین سرنوشت داخلی می تواند و باید متحقق شود.<sup>۲</sup>

از سوی دیگر ماده ۷ قطعنامه تعریف تجاوز، اجرای حق تعیین سرنوشت را برای مردمی به رسمیت می شناسد که به زور از این حق محروم شده باشند. عده ای از حقوقدانان نیز معتقدند زمانی که اقدام "زورمدارانه" برای سرکوب حق تعیین سرنوشت مورد استفاده قرار گرفت، می توان برای

<sup>۱</sup>- علی، امیدی، (۱۳۸۷)، پیشین، صص ۱۱-۱۰.

<sup>۲</sup>- مهناز، اخوان خرازیان، پیشین، صص ۱۲۸-۱۲۷.



استیفای این حق به زور توسل جست. به عبارت دیگر، چنانچه توسل به زور برای سرکوب حق تعیین سرنوشت بکار برده نشده باشد و به عنوان مثال اشغال یا سلطه بیگانه از طریق غیرزورمدارانه حاصل شده باشد، مردم حق تلاش در جهت نیل به حق تعیین سرنوشت خود را نخواهند داشت. در این خصوص می توان به قضیه فلسطین اشاره کرد. مجمع عمومی سازمان ملل متحد در قضیه فلسطین طی قطعنامه های ۲۵۳۵، ۲۶۷۲ و ۳۲۳۶ حقوق سلب ناشدنی مردم فلسطین به موجب منشور سازمان ملل متحد و اعلامیه جهانی حقوق بشر را یادآوری کرده و حق تعیین سرنوشت مردم آن سرزمین را مورد شناسایی قرار داده است. مجمع در سال ۱۹۷۴ در قطعنامه های خود با توجه به روشهای موجود برای دستیابی به حق تعیین سرنوشت و استقلال و حاکمیت ملی توسط مردم فلسطین مشروعیت مبارزات مردمی را که برای آزادی از سلطه بیگانه با تمام روشهای ممکن از جمله مبارزات مسلحانه، تلاش می کنند را مورد تأیید قرار داد.<sup>۱</sup>

با توجه به مثال ذکر شده می توان نتیجه گرفت که تمام مصادیق ذکر شده برای اصل حق تعیین سرنوشت و دیگر مصادیق مردم، زمانی صاحب حق تعیین سرنوشت می شوند که استحقاق چنین حقی را داشته باشند، این موضوع همانند مورد شرایط دولت شدن به ترکیبی از عوامل مادی و پذیرش اشخاص حقوقی موجود بستگی دارد. این عوامل مادی عبارت است از جمعیتی که به لحاظ سکونت و تاریخ فرهنگی شان، به یک حوزه سرزمین معینی مربوط می شوند. اگر مردم این سرزمین ادعای حق تعیین سرنوشت کند و به عنوان یک واحد دارنده حق تعیین سرنوشت توسط دولتها شناسایی شود، در این صورت حق تعیین سرنوشت تا آن حد تأیید شده است، حتی اگر حاکم آن سرزمین تمایلی به اجرای آن حق نداشته باشد.<sup>۲</sup>

مورد کوزوو نیز می تواند تاییدی بر این مساله باشد. پس از صدور قطعنامه ۱۲۴۴ در سال ۱۹۹۹ که خودمختاری کوزوو را در چارچوب یوگسلاوی به رسمیت شناخت. کوزوو با حمایت و شناسایی برخی کشورها جدایی یکجانبه خود را از یوگسلاوی اعلام نمود.<sup>۳</sup>

### پیشینه حق تعیین سرنوشت ملتها

شورش آمریکای شمالی بر علیه استعمار انگلیس در اواسط سال ۱۷۷۰ به عنوان اولین نمونه حق ملی و دموکراتیک اصل تعیین سرنوشت قابل ذکر است. چرا که قانون طبیعی و حقوق طبیعی انسان و

<sup>۱</sup>-الهام، امینزاده، (۱۳۸۰)، " تفاوت تروریسم و تلاش برای دستیابی به حق تعیین سرنوشت " راهبرد، صص ۹۲-۹۳.

<sup>۲</sup>- ایان، برانلی، پیشین، ص ۵۵.

<sup>۳</sup>- علی، امید، (۱۳۸۷)، پیشین، ص ۱۴.

همچنین رضایت و حاکمیت حکومت توسط مردم در این حرکت، متأثر از آرا و نوشته های جان لاک در این شورش رخ نمود. توماس جفرسون در ۴ ژوئیه ۱۷۷۶ در اعلامیه استقلال آمریکا حق تعیین سرنوشت مردم را در حد یک اصل مقدس عنوان نمود.<sup>۱</sup> همچنین قانون اساسی ۱۷۹۱ فرانسه نیز در عنوان چهارم خود اعلام کرده بود که ملت فرانسه "هرگز نیروهای خود را بر ضد آزادی هیچ مردمی به کار نخواهد برد." روبسپیر در ۵ فوریه ۱۷۹۲ "اصل مقدس حاکمیت مردم" را تعالی بخشید. در ۲۴ ژوئیه ۱۷۹۳، ماده ۲۵ قانون اساسی ژاکوبین اعلام می دارد: هنگامی که حکومت حقوق "مردم" را خدشه دار می کند، برای "مردم" شورش مقدس ترین حقوق و ناپرهیزترین تکلیف است. انقلاب ۱۸۴۸ انفجار ملیت ها را سبب شد.<sup>۲</sup>

حق تعیین سرنوشت که ریشه در اصول دموکراسی و لیبرالیسم دارد، به وسیله انقلاب فرانسه اعلام شده و بعداً متعاقب آن به وسیله انقلابات قرن نوزدهم توسعه پیدا کرد. اگرچه پیشتر اصل حق تعیین سرنوشت مشتق از اصل تابعیت بود. خصوصاً به وسیله منچینی<sup>۳</sup> و مکتب ایتالیایی عدم مداخله کردن<sup>۴</sup>، اصل تابعیت<sup>۵</sup> در تمامی کشمکش های ملی که داخل در امپراطوری های چند ملیتی اروپایی بودند، همانند اتریش-مجارستان انعکاس پیدا کرد. البته خود منچینی سعی کرد این اصل را در دانشگاه تورینو به صورت منظم و فرموله بعنوان یک اصل حقوق بین المللی تدوین نماید.

کم کم ملتهای تحت در بند با تاکید و استناد به این اصل سعی در به رسمیت شناختن حقوقشان در چارچوب یک دولت حاکم کردند. این اصل به عنوان قسمتی از حقوق بین المللی مثبت در پایان قرن نوزدهم دچار تحولات شگرفی شد. زیرا سرزمینهایی مانند ونیز، ناپس در سال ۱۸۵۹ با همکاری در حق انتخاب در معاهدات صلح امضا شده در زوریخ در سال ۱۸۵۹ و در وین در سال ۱۸۶۶ و فرانکفورت در سال ۱۸۷۱ شرکت نمودند. حرکت های آزادیبخش ملی بعداً به این اصل بعنوان یک ارزش سیاسی - اجتماعی توجه کردند.

حق تعیین سرنوشت مجدداً در شکل سیاسی در پایان جنگ جهانی اول مورد توجه قرار گرفت و به وسیله رئیس جمهور آمریکا وودرو ویلسون<sup>۶</sup> در "چهارده اصل معروف ویلسون" چندین بار تکرار شد. البته این اصل قبلاً توسط لنین<sup>۷</sup> در انقلاب اکتبر نیز عنوان شد. در اعلامیه حقوق مردم روسیه که در سال ۱۹۱۷ توسط لنین تدوین شد، در ۴ بند به اصل حق تعیین سرنوشت اشاره شده است: ۱-

<sup>۱</sup>-Self-determination, <http://en.wikipedia.org/wiki/Self-determination>

<sup>۲</sup>- مهدی، عباسی سرمدی، پیشین.

<sup>۳</sup>-Mancini

<sup>۴</sup>-Non - Interventionist school

<sup>۵</sup>- principle of nationality

<sup>۶</sup>-WoodrowWilson

<sup>۷</sup>-Vladimir Lenin

حقوق برابر و مساوی و حاکمیت مردم روسیه ۲- حقوق خلقهای روسیه که آزاد هستند در چارچوب حق تعیین سرنوشت خود، که حق ایجاد دولتهای مستقل را دارند ۳- الغاء کلیه تبعیضات و محدودیتهای نسبت به کلیه خلقهایی که در قلمرو روسیه قرار دارند. ۴- توسعه آزادی اقلیتهای ملی و گروههای نژادی این اعلامیه نه تنها بیان کننده کامل حق تعیین سرنوشت ملتها بود، بلکه تئوری حاکمیت آنها را نیز در کل بیان می کرد.<sup>۱</sup> البته در آن زمان برداشت کلی که از این اصل مستفاد می شد توجیه تجزیه امپراطوری های شکست خورده در جنگ جهانی اول مانند عثمانی و ... و به عبارتی ایجاد نظام قیومیت یا نظام ماندا به استناد آن بود. این اصل سپس در اسناد دیگری مانند منشور آتلانتیک و اعلامیه یالتا خصوصاً در بخش مربوط به اروپا تاکید گردید. با این وصف در این دوره این مفهوم از دامنه ای محدود برخوردار بود. در آن زمان جنبه حقوقی حق تعیین سرنوشت توسط دو کمیته کارشناسان جامعه ملل (در ارتباط با جزایر اولاند) بررسی می شد و هر دو کمیته به این نتیجه رسیدند که این اصل یک قاعده الزام آور حقوق بین الملل به حساب نمی آید. آنها همچنین بر نظر مخالف خود در بودن هر گونه حق تجزیه طلبی تاکید کردند.<sup>۲</sup>

منحل شدن جامعه ملل به معنای از بین رفتن حکومت نهایی و هدف اصلی سیستم ماندا و تعهدات حاصله از آن نبود و تحقق این اهداف بستگی به وجود جامعه بین الملل نداشت. رویه دول عضو جامعه ملل، آخرین قطعنامه مجمع جامعه ملل و بند یک از ماده ۸ منشور ملل متحد نیز موید همین مطلب است.<sup>۳</sup>

### اصل حق تعیین سرنوشت در سازمان ملل

حق تعیین سرنوشت در سال ۱۹۴۵ در منشور سازمان ملل متحد گنجانیده شد. ریشه شناسایی این حق در منشور ملل متحد به ۱۴ اوت ۱۹۴۱، تاریخ صدور اعلامیه مشترک آمریکا و انگلیس به نام "منشور آتلانتیک" بر می گردد. از میان اصولی که امضا کنندگان این اعلامیه به رسمیت شناختند و در بند ۲ و بویژه بند ۳ سند مذکور بازتاب یافته، به ترتیب چنین است: بند ۲- "امضا کنندگان (منشور) هرگونه تغییرات سرزمینی را که با خواستههای آزادانه مردمان آن سرزمین همخوان نباشد، مورد توجه قرار خواهد داد". بند ۳- "آنها به حق ملتها در انتخاب حکومت مورد نظر خود احترام

<sup>۱</sup>- حسین، احمدی نیاز، (۱۳۸۵)، نقش سازمانهای بین المللی بر حاکمیت دولتها، سندج: انتشارات پرتوبیان، صص ۱۹۸-۱۹۷.

<sup>۲</sup>- علی، امیدی، (۱۳۸۷)، پیشین، صص ۶-۵.

<sup>۳</sup>- مهناز، اخوان خرازیان، پیشین، ص ۹۷.

می گذارند و خواستار برگشت حقوق حاکمیتی به مردمانی هستند که این حقوق با زور از آنها گرفته شده است".<sup>۱</sup> که بیانگر اصل حق تعیین سرنوشت مردم می باشد.

اصل حق تعیین سرنوشت دوبار در منشور ملل متحد آمده است؛ الف) در ماده ۱، بند ۲ به عنوان یکی از اهداف سازمان ملل متحد ذکر شده است. "توسعه روابط دوستانه میان ملل متحد مبنی بر احترام به اصل برابری حقوق و حق تعیین سرنوشت مردم" (ب) در ماده ۵۵، بند ج منشور آمده است: "با توجه به ضرورت ایجاد شرایط ثبات و رفاه برای تامین روابط مسالمت آمیز و دوستانه بین الملل براساس احترام به اصل تساوی حقوق و خودمختاری ملل، سازمان ملل متحد اموری را تشویق خواهد کرد که در ذیل می آید: ج) احترام جهانی و موثر حقوق بشر و آزادیهای اساسی برای همه بدون تبعیض از حیث نژاد، جنس و زبان یا مذهب. در خصوص اصل حق تعیین سرنوشت، تصریحات کلی نیز در بندهای (ب) ماده های ۷۳ و ۷۶ نیز وجود دارد. ماده های ۷۳ و ۷۶ که در ارتباط با سرزمینهای تحت قیمومیت سازمان ملل ذکر شده است بر رعایت حق تعیین سرنوشت برای مردمان سرزمینها و رعایت آمال سیاسی ساکنین"، و بند ب ماده ۷۶ بر "کمک به پیشرفت سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و آموزشی ساکنین سرزمینهای تحت قیمومیت و پیشرفت تدریجی آنان به سوی حکومتهای خودمختاری یا استقلال بر حسب اقتصاد" اشاره می نماید.

البته فصل یازدهم و ماده ۷۳ منشور، میان شناسایی مشروعیت کشورهایی که مسئولیت اداره سرزمینهایی را که مردمانش هنوز کاملاً خود را اداره نمی کنند "و یک دعوت مبهم در مورد به حساب آوردن در خواست های سیاسی" این مردمان در نوسان است.<sup>۲</sup>

چنانکه گفته شد، با اینکه تعاریف متعددی از مفهوم حق تعیین سرنوشت ارائه شده و جنبش های آزادیبخش متفاوتی در سطح جهان با اتکا بر این اصل مبارزه می نمایند ولی در چارچوب سازمان ملل متحد و طبق رویه آن این اصل به عنوان مبنای حقوقی استعمارزدایی و مقابله با تبعیض نژادی مورد استناد قرار گرفته است.<sup>۳</sup>

به این ترتیب اقدامات سازمان ملل متحد را با عنوان تاکید بر حق تعیین سرنوشت در موارد متعدد اعلامیه ها و قطعنامه های مجمع عمومی، میثاق های بین المللی سازمان ملل متحد، رای های مشورتی دیوان دادگستری یا گزارش های دبیرکل و دیگر بخش ها مانند کمیته ویژه استعمارزدایی و کمیته سوم مجمع عمومی شاهد می باشیم.

<sup>۱</sup>- مهدی، عباسی، سردی، پیشین.

<sup>۲</sup>- مونیک شیمیله-ژانرو، (۱۳۸۲)، بشریت و حاکمیت ها، مترجم مرتضی کلانتریان، تهران: نشر آگه، ص ۱۸۶.

<sup>۳</sup>- علی، امیدی، (۱۳۸۵)، پیشین، ص. ۲۳۱.